

دکتر تد هیلدبرانت، تاریخ Lit، OT، و الهیات، سخنرانی 9

© 2020، دکتر تد هیلدبرانت

این دکتر تد هیلدبرانت در سخنرانی 9 تاریخ، ادبیات و الهیات عتیق در مورد ابراهیم، سدوم و عموره، عقدا یا صحافی اسحاق و آغاز داستان یعقوب است.

A. پیش نمایش آزمون [1:20-0:00]

کلاس، بیابید شروع کنیم. برای هفته آینده شما در حال کار بر روی کتاب اعداد هستید و فقط فصل های انتخابی در اعداد است. اعداد کتاب بزرگی است، شجره نامه های زیادی در قسمت اولیه آن وجود دارد. ما برخی از شجره نامه ها را نادیده می گیریم تا فقط قسمت های اصلی انتخاب شده را بخوانید. مقاله ای وجود خواهد داشت که نمی دانم آیا پدر ما / ابراهیم و آیات حافظه. این برای پنجشنبه آینده و پنجشنبه بعد از آن خواهد بود که اولین امتحان خود را خواهیم داشت. امتحانات ما با آزمون های ما متفاوت است. امتحانات به پایان می رسد که ما در سخنرانی ها و آیات حافظه در مورد آن صحبت می کنیم. آیات خاطره ای را فراموش نکنید که آنها برمی گردند، به عقب برمی گردند و به عقب برمی گردند. به سخنرانی ها فکر کنید. برخی از راهنماهای مطالعه قدیمی وجود دارد اگر می خواهید فقط برای آماده شدن برای آن به آنها نگاه کنید. این هفته بعد از پنجشنبه آینده خواهد بود.

B. آبراهام: او خواهر من است [6:32-1:21]

ما امروز سعی می کنیم دسته ای از کتاب پیدایش را مرور کنیم. ما با ابراهیم کنار می آییم و امیدواریم از ابراهیم خارج شویم و به یعقوب و اسحاق برویم. بنابراین ما می خواهیم نسبتاً سریع حرکت کنیم. برخی از مطالبی که امروز پوشش می دهیم نسبتاً مشکل خواهند بود، بنابراین از شما می خواهم که در این مورد صبر کنید. شما واقعا نمی توانید در مورد همه جنبه های این چیزها بحث کنید زیرا آنها مسائل پیچیده ای هستند. ما با ابراهیم شروع می کنیم. چهار سوال در زندگی ابراهیم مطرح می شود که می خواهم در مورد آنها بحث کنم. یکی از آنها که مطرح می شود در فصل های 12 و 20 است. او این کار را دو بار انجام می دهد، او می گوید "او خواهر من است." سارا بسیار زرق و برق دار است و 75 ساله است، باید در آن زمان متفاوت بوده باشد. بنابراین پادشاه قصد دارد او را بزند. پس "به پادشاه بگو که تو خواهر من هستی، تا او مرا نکشد." بنابراین این مطرح می شود. سپس بعداً دوباره اتفاق می افتد، "بگو تو خواهر من هستی و مرا رها کن." در فصل 12 فرعون و بعداً ابیملک فلسطینی است. این روایت "تو خواهر من هستی" چه خبر است؟ به نوعی جالب است. آیا همه به یاد دارند که اسحاق همین کار را با ربکا انجام می دهد (فصل 26)؟ سیب از درخت نمی افتد. شما می بینید که این اتفاق می افتد، یک داستان سه بار اتفاق می افتد. همه می گویند که این دروغ نگفته است زیرا او خواهر ناتنی ابراهیم بود،

اما آیا این کار برای فریب دادن بود؟ من می خواهم بگویم که ابراهیم دروغ می گفت. چرا همه می خواهند با "خواهر" ازدواج کنند؟ برخی از مردم پیشنهاد کرده اند که این به برخی از آداب و رسوم خاور نزدیک برمی گردد، وقتی می بینید چیزی به طور مکرر اتفاق می افتد، چیزی که ما به آن عادت نداریم، مشکوک می شوید که ممکن است یک مسئله فرهنگی باشد. من فکر می کنم آنچه شما در اینجا اتفاق می افتد، و راه های مختلفی برای نگاه کردن به آن وجود دارد، مجموعه های مختلفی از آداب و رسوم وجود دارد که می توان در این متن اعمال کرد. به هر حال، دکتر گوردون هوگنبرگر، اگر به وب سایت پیدایش مراجعه کنید، او ۴۸ خطابه درباره کتاب پیدایش دارد. دکتر گوردون هوگنبرگر، از کلیسای پارک استریت، احتمالاً یکی از بزرگترین واعظانی است که تا به حال شنیده ام. او فقط باورنکردنی است. او برداشت متفاوتی از این موضوع دارد، اما چیزی که من فکر می کنم در حال وقوع است این است که شما ابیملک و فرعون را می بینید که این مرد با این زن می آید. آیا در دنیای باستان یک زن به محافظ نیاز داشت؟ حتی در دوران مدرن گاهی اوقات زنان به محافظ نیاز دارند. چیزی که فکر می کنم اتفاق افتاد این بود که او به تنهایی یک زن است. و اتفاقی که افتاد این بود که یک مرد یک زن را به تنهایی می دید و می آمد و او را به عنوان "خواهر" به فرزندی قبول می کرد. این بدان معناست که او می آید و برادر محافظ می شود و اتفاقی که می افتد این بود که وقتی او ازدواج می کند، برادر محافظ جهیزیه را می گیرد. او از او محافظت می کند، او ازدواج می کند و او پول را دریافت می کند. بنابراین می توانید ببینید که هر دو چگونه سود می برند. پس وقتی ابراهیم می گوید، "او خواهر من است." پادشاه می گوید: "بسیار خوب، این مرد احتمالاً می خواهد او را ازدواج کند، بنابراین من او را به حرمسرای خود می برم و سپس فقط به این مرد پول می دهم." پس احتمالاً این چیزی است که در حال رخ دادن است. آیا خدا از سارا محافظت می کند؟ حالا من نمی گویم کاری که سارا انجام داد درست یا غلط بود، اما احتمالاً در آن فرهنگ کاری است که شما برای نجات جان خود انجام دادید. به نظر می رسد که وقتی به حرمسرا رفت خدا از او محافظت کرد. به یاد می آورید که یک پادشاه شب خواب دید که خدا می گوید: "اگر به او دست بزنی، مرده ای هستی." آن مرد بیرون می آید و به آبراهام می گوید: "هی، تو گفتی این خواهرت است، این خواهری است که تو اینجا داری رفیق،" و همه چیز به همین شکل منفجر می شود. چرا خدا می خواهد از سارا محافظت کند؟ چه کسی قرار است فرزندی به نام اسحاق داشته باشد و اگر او با فرعون یا ابیملک به هم ریخته شود، آن کودک از ابراهیم نخواهد بود. بنابراین در هر دو مورد خدا او را از این امر محافظت می کند تا مشخص شود که او فرزند ابراهیم است. بنابراین من فکر می کنم شما خدا را دارید که در آنجا قدم می گذارد و از او محافظت می کند به دلیل خطی که از طریق اسحاق می گذرد. اینها داستان های جالبی هستند، این رسم فرزندخواندگی و محافظت از این خواهر و سپس ازدواج او. من فکر می کنم این فقط بخشی از آن فرهنگ بود، حتی تا به امروز نقاطی دارید که زنان به

محافظ نیاز دارند. اما شما می گوئید، زنان به اندازه مردان خوب هستند. همسر ما را نزد مکانیک خودرو می برد، آیا با زمانی که من آن را می گیرم متفاوت است؟ بله، همینطور است. بنابراین، به هر حال، شما می گوئید که یک مکانیک عالی دارید. خوب، من نتوانسته ام مکانیک های زیادی از این دست پیدا کنم.

ج. بازدید فرشته: قوانین مهمان نوازی [13:03-6:33]

در فصل 18، قرار است سه پسر به خانه ابرام بیایند. این سه نفر می آیند و اجازه دهید کمی با این کار کنم. فصل 18 آیه 1: «خداوند بر ابراهیم در نزدیکی درختان بزرگ ممره ظاهر شد، در حالی که در گرمای روز در ورودی خیمه خود نشسته بود. ابراهیم به بالا نگاه کرد و سه مرد را دید که در همان نزدیکی ایستاده بودند. وقتی آنها را دید، با عجله از ورودی چادرش به استقبال آنها رفت و به زمین خم شد.» سپس، او چه کار می کند؟ او بچه ها را به چادرش دعوت می کند و پاهایشان را می شوید. باز هم این کاری است که با افرادی که از صحرا عبور می کردند انجام دادید؟ به آنها اجازه دادید وارد چادرشان شوند. اینها "قوانین مهمان نوازی" نامیده می شوند. این قوانین مهمان نوازی در بیابان واقعا بزرگ است. روزی روزگاری، فکر می کنم حدود سه شب بود، ما در یک محیط بادیه نشین ماندیم. چادر بادیه نشینان بود و شترهای بادیه نشین داشتند. بنابراین ما باید سوار این شترها شویم. یک شب آن مرد رفت و این عود کوچک را نواخت و آن مرد بادیه نشین حدود سه ساعت رفت و جوک های شتر را گفت. من فقط نمی دانستم که شما می توانید این کار را انجام دهید. اما این مرد رفت و هر یک از شترهایش را توصیف کرد که هر کدام شخصیت متفاوتی داشتند. باید بگویم که اگر فرصتی برای شتر سواری پیدا کردید، اسب ها تقریبا به این وسعت هستند و شترها تقریبا به این پهنای هستند. بنابراین وقتی شما شتر سوار می شوید، من قبلا کمی تکواندو انجام می دادم، اما وقتی سعی می کنید سوار یکی از این شترها شوید، از این طریق خیلی بزرگ است، بنابراین به مدت 45 دقیقه تقسیم می شوید، چه بخواهید تقسیم شوید یا نه. بنابراین وقتی پیاده می شوید، آیا تا به حال آن فیلم های گاوچران را دیده اید که در آن بچه ها با پاهای کمان راه می روند؟ وقتی بعد از 45 دقیقه از شتر پیاده شدم، نتوانستم پاهایم را صاف کنم. اتفاقا شترها شخصیت های متفاوتی دارند. فقط یک داستان دیگر در مورد شترها و سپس به بادیه نشینان برمی گردیم. وقتی سوار شتر می شوید، آنها زانو می زنند و دم خود را به سمت بالا هل می دهند، بنابراین شما روی این چیز هستید و شما را به جلو پرتاب می کند انگار که می خواهید از بین بروید و سپس جلو ظاهر می شود و شما بالا می روید. راستی، وقتی سوار شتر هستید، شترها آنجا هستند؟ شما بالا هستید. بنابراین سوار شترم می شوم و قبلا آنها را تماشا کرده ام، بنابراین به جلو تکان می خورم و سپس به عقب تکان می خورم. خوب، من این دوست را داشتم، خوب او واقعا دوست نبود، اما او این پسر باپتیست جنوبی بود و حدود 4'6 بود و حدود 350 پوند وزن داشت. او پسر بزرگی بود. خب، من به شما

گفتم که این شترها شخصیت دارند، بنابراین این پسر بزرگ بابتیست جنوبی سوار پشت این شتر می شود و شما تماشا می کنید، و ما بالا می رویم، و سپس ناگهان او بالا می رود و شما می بینید که این شتر به نوعی می گوید "این مرد به نوعی سنگین است، من نمی خواهم او را حمل کنم!" بنابراین این شتر به پهلوی غلت می زند و این شخص را درست می غلتاند و سپس صاف می ایستد. شتر به نوعی نگاه می کند که انگار می گوید: "مرد، تو برای این پشت خیلی بزرگ هستی!" بنابراین او او را غلت زد و ما از آن خنده بزرگی گرفتیم. اگر به بادیه نشینان برگردیم، آنها این قوانین مهمان نوازی را دارند. بنابراین بادیه نشینی که آنجا بود می گوید، "پس شما دشمن فانی هستید که جلوی در چادر تان ظاهر می شوید، قوانین مهمان نوازی در بیابان، جدی است. در بیابان، مردم از نداشتن آب می میرند، اما حتی اگر او دشمن فانی شما باشد، باید به مدت سه روز به دشمن فانی خود غذا بدهید و آن را در خود جای دهید." حالا کاری که شما انجام می دهید این است که به مدت 3 روز به او غذا می دهید و خانه می دهید و سپس او را می کشید. اما شما باید این قانون مهمان نوازی را به مدت سه روز انجام دهید. بنابراین وقتی در بیابان هستید، باید قوانین مهمان نوازی را انجام دهید و باید به نیازمندان کمک کنید. آیا این منطقی است که چگونه آنها در صحرا با هم کار می کنند؟ سختی جامعه را ایجاد می کند. به هر حال، شما این را می دانید، یک جنگ در افغانستان رخ داد، این بالاترین جنگی بود که آنها تا به حال داشته اند، فکر می کنم در حدود 10000 یا 11000 فوت بود. این فک های دریایی آنجا بودند و اتفاقی که افتاد این بود که آنها توسط طالبان محاصره شدند و از آب منفجر شدند. بنابراین آنچه اتفاق افتاد این بود که طالبان اساساً بهترین آنها را به دست آوردند و سه نفر از آنها کشته شدند و یکی از آنها تکه تکه شد و به این شهر در شمال افغانستان خزید. وقتی به آنجا رسید، آنجا به آنها شیخ نمی گویند، این اصطلاح عربی است، مطمئن نیستم که پشتون ها به آنها چه می گویند. پسر آنها را پیر می نامد، اما من کلمه پشتون را نمی دانم. به هر حال، آنها به سراغ بزرگان شهر می آیند و این مرد با شلیک گلوله می خزد و پیر برای دیدن او می آید و هنگامی که او در شهر است و توسط پیر تایید می شود که در آن شهر باشد، آیا آن شهر باید از او محافظت کند؟ این بخشی از قوانین آنهاست. طالبان او را تعقیب کردند و به شهر رسیدند و گفتند: "هی، شما یک آمریکایی را در آنجا دارید." آیا بزرگ برای محافظت از آن مرد با طالبان می جنگید و نیمی از شهرش را ویران می کرد؟ بله، او می توانست. هنگامی که شما در قلمرو آنها هستید، مثل این است که ما باید از این مرد محافظت کنیم. این مرد به دلیل این قوانین مهمان نوازی محافظت می شد. آیا او زنده ماند؟ بله، او این کار را کرد. دانش آموزی در کلاس آخر در واقع کتاب را دارد زیرا آن مرد در نهایت کتابی نوشت. او بسیار بد مورد اصابت گلوله قرار گرفت و در شمال افغانستان بود. نام کتاب این است تنها بازمانده. نکته من این است که آیا قوانین در افغانستان هنوز مانند زمان کتاب مقدس عمل می کنند؟ منظورم این است که واقعاً شگفت انگیز است زیرا شما به هزاران سال قبل برمی گردید و آنها هنوز هم

از نظر قوانین مهمان نوازی کارهای بسیار مشابهی انجام می دهند. اتفاقی که در اینجا می افتد این است که ابراهیم این افراد را می پذیرد، به آنها غذا می دهند، او پاهایشان را می شوید، و سپس این بچه ها رو به ابراهیم می کنند و می گویند، "ابراهیم، سارا بچه دار می شود." سارا چه می کند؟ او می خندد و به همین دلیل بعدا نام پسر را "خنده" یا اسحاق می گذارند که به معنای "خنده" است.

د. سدوم و لوط [13:44-13:04]

این سه نفر آنجا هستند و شروع به نگاه کردن به سمت دریای مرده می کنند. سپس آنها تعجب می کنند که آیا باید به ابراهیم بگویند که چه کاری می خواهند انجام دهند. بنابراین آنها می گویند، "بسیار خوب، ابراهیم، ما می خواهیم به آنجا برویم و سدوم و عموره بکشیم. ما می خواهیم سدوم و عموره را نابود کنیم." حالا مشکل ابراهیم با آن چیست؟ چه کسی در سدوم پایین است؟ برادرزاده اش، لوط، با بچه هایش و خواهرزاده هایش در آنجا است. پس آیا ابراهیم مشکلی دارد؟ آنها می خواهند به آنجا بروند و شهر را منفجر کنند و آبراهام فکر می کند، من باید به خاطر لوط این کار را متوقف کنم.

ه. مبادله با خدای تعاملی [17:53-13:45]

بنابراین در فصل 18 آیه 20 می گوید، "پس خداوند گفت: "فریاد علیه سدوم و عموره بسیار زیاد است و گناه آنها چنان سنگین است که من پایین خواهم رفت و خواهم دید که آیا آنچه آنها انجام داده اند به اندازه فریادی که به من رسیده است بد است. اگر نه، می دانم." سپس به سوی سدوم روی می گرداند. که سر راهشان می پرد و می گوید: "یک دقیقه صبر کنید، شما نمی توانید به آنجا بروید و آنها را اینطور منفجر کنید." پس ابراهیم در حضور خداوند ایستاده بود و پرسید: «آیا عادلان را با شریران جارو می کنی؟» آیا می بینید که ابراهیم چگونه این چیزها را به کار می برد زیرا می داند که خداوند به پرهیزکاران احترام می گذارد؟ بنابراین او می پرسد، "اگر افراد صالح آنجا باشند چه؟ آیا سیگار می کشید یا این افرادی را که آنجا هستند منفجر می کنید، حتی اگر در آنجا صالح باشند؟ اگر پنجاه نفر از درستکاران آنجا باشند چه؟» حالا در آن فرهنگ آیا آنها با چیزها مبادله می کنند؟ وقتی در شهر قدیمی اورشلیم هستید، وارد می شوید و آنها بلافاصله می گویند، "اوه، دوست من از آمریکا، قیمت ویژه ای برای شما امروز دوست من." سپس آنها به شما قیمتی سه برابر ارزش واقعی آن را می گویند، "قیمت ویژه فقط برای شما". آیا با آن مرد مبادله می کنید؟ شما این مرد را به نصف قیمت مبادله می کنید و با این فکر از آنجا بیرون می روید، "مرد، من او را به نصف قیمت رساندم، من یک معامله کردم!" او دور می شود و می گوید: "من آن مرد را گرفتم." اما این روشی است که کار می کند، شما با همه چیز در آنجا مبادله می کنید. من بچه هایی داشته ام، چگونه باید این را بگویم؟ به عنوان مثال، همسر من سوار شتر شد، تنها هزینه اش این بود که آن مرد کمی پایش را گرفت تا بتواند روی شتر بلند شود، این کاری بود که او باید انجام می داد تا روی شتر بلند شود. من یک پسر به من پیشنهاد دادم، فکر می کنم 3 شتر برای

همسرم بود و به او گفتم: "نه، من حداقل 5 شتر می خواستم." من همچنین مردانی داشته ام که سعی می کنند دخترانشان را به من بفروشند، و این حقیقت صادقانه است، آنها سعی کردند دخترانشان را به من بفروشند، اما این فقط بخشی از فرهنگ است. شما باید با آن غلت بزنید. من مدت زیادی آنجا بودم، یک سال در آنجا زندگی کردم و حدود 3 هفته با بادیه نشینان در سینا بودیم، اما همه جا مبادله می شد. ابراهیم می گوید: «خدایا، اگر پنجاه نفر از صالحان در آنجا باشند، آیا صالحان را نابود می کنی؟» خدا می گوید، "بسیار خوب، من این کار را برای پنجاه عادل انجام نمی دهم." پس ابراهیم گفت، "خوب، در مورد 45 چطور؟" او با خدا مبادله می کند و در نهایت می گوید: "آیا شهر را برای 10 درستکار نابود می کنید؟ و خدا می گوید، "بسیار خوب، من شهر را نابود نمی کنم اگر بتوانید 10 نفر را درستکار پیدا کنید." نگرانی ابراهیم چه بود؟ دغدغه ابراهیم لوط بود. آیا خدا به نگرانی ابراهیم رسیدگی خواهد کرد؟ بله، اما آیا او نیز به نگرانی خود رسیدگی می کند و همچنان شهر را سیگار می کشد؟ بله، بنابراین او را به 10 کاهش می دهد. من فقط می خواهم به تعامل بین ابراهیم و این فرشتگان نگاه کنم و معلوم می شود که خود خدا است. آیا این یک تعامل واقعی است؟ آیا خدا و این فرشتگان واقعا با ابراهیم در تعامل هستند یا خدا می دانست که او در تمام مدت چه خواهد کرد و او فقط با ابراهیم بازی می کند؟ چیزی که می خواهم بگویم این است که فکر می کنم این یک تعامل واقعی است. من فکر می کنم آنچه شما در اینجا دارید یک انسان واقعی است که با این موجودات الهی در تعامل است. بنابراین فکر نمی کنم پیش آگاهی شما را از این وضعیت خارج کند. خب، کاری که او می خواست انجام دهد همان کاری است که همیشه می خواست انجام دهد، اما این مشکل را حل نمی کند. من فکر می کنم این یک تعامل واقعی و مشروع بین یک انسان است که در این زمینه داده شده است، او او را به 10 معاوضه داد. من فکر نمی کنم پیش آگاهی این موضوع را توضیح دهد، فکر می کنم این یک تعامل واقعی است، اما باید مراقب باشید.

F. زبان انسان نما و انسان شناسی؟ [21:19-17:54]

دو اصطلاح وجود دارد که می خواهم به شما معرفی کنم. آیا این فقط زبان انسان نما است؟ حالا انسان نما چیست؟ آیا کسی می داند چه چیزی *انسان شناسی* معنی؟ آیا من هیچ یک از دانش آموزان یونانی خود را در اینجا دارم؟ *آنتروپوس* به معنای "مردم، انسان ها و بشر" است، از این قبیل چیزها. *آنتروپوس* آیا نوع بشر و "مورفیک" است، وقتی چیزی آن را تغییر شکل می دهد چه؟ شکل خود را تغییر می دهد. *انسان نما* به این معنی است که شما خدا را با اصطلاحات انسانی به تصویر می کشید. بگذارید این کار را برای شما انجام دهم. کتاب مقدس می گوید، "چشمان خداوند در سراسر زمین به این طرف و آن طرف می چرخد." آیا چشمان خدا پاهایی بر روی آنها دارد که در سراسر زمین به این طرف و آن طرف می دوند؟ وقتی در کتاب خروج می خوانید، در مورد دست خداوند، دست قدرتمند و بازوی

دراز او صحبت می کند. از اصطلاحات انسانی برای صحبت در مورد خدا استفاده می کند. این همان چیزی است که شما آن را "انسان نما" می نامید، وقتی کسی از اصطلاحات بدنی انسان هنگام صحبت در مورد چشمان، دهان و چهره او استفاده می کند. شخصی هست که من او را می شناسم که به تازگی یک کتاب کامل در مورد چهره خدا و حضور خدا نوشته است و خدا را رو در رو می بیند. آنتروپوپاتی متفاوت است. آنتروپوس بشریت است، می توانید دوباره آن را ببینید، اما به جای اینکه به شکل آن انسان نما باشد، آنتروپوپاتیک است. این بدان معناست که خدا با احساسات انسانی و ترحم به تصویر کشیده می شود. اکنون به اندازه کافی عهد عتیق را خوانده اید. آیا دیده اید که خدا خشمگین می شود؟ بله. خب، برخی می گویند، "خدا واقعا عصبانی نمی شود، این خدا است و او احساسات انسانی ندارد." می خواهم به شما پیشنهاد کنم که به احتمال زیاد خدا احساسات دارد. ما خدا را با اصطلاحات انسانی به تصویر می کشیم، اما به هر حال، آیا مبنایی برای انجام این کار داریم؟ ما به تصویر چه کسی ساخته شده ایم؟ ما به شکل او آفریده شده ایم، بنابراین می خواهم پیشنهاد کنم که به احتمال زیاد خدا احساسات دارد. آیا خدا احساسات عشق و شفقت را دارد؟ ما عشق و شفقت خدا را می بینیم و همچنین خشم خدا را می بینیم. انسان نما به این معنی است که او با اصطلاحات انسانی به تصویر کشیده می شود، مانند دستان خداوند و چهره خداوند، به شکل فیزیکی انسان. مورف به معنای "فرم" است. آنتروپوپاتیک دادن احساسات انسانی مانند عشق، شفقت و خشم را به خدا توصیف می کند. در پیدایش 6 می گوید، "و خداوند غمگین شد زیرا انسان را آفریده بود،" در این کلاس اظهار نظر بسیار خوبی در مورد اینکه خدا می خواهد تمام بشریت را نابود کند، بیان شد. ما باید در زمینه دیگری به آن بازگردیم. خدا غمگین شد یک توصیف انسان شناسی است. برخی از مردم می خواهند بگویند که خدا واقعا با ابراهیم مبادله نمی کند، اما او فقط به تصویر کشیده می شود که این کار را انجام می دهد. این یک چیز واقعی نیست، خدا می داند که او قرار است چه کاری انجام دهد و واقعی نیست. فقط خدا با اصطلاحات انسانی به تصویر کشیده شده است. من می خواهم بگویم که این واقعی است و خدا واقعا وارد تعامل با انسان می شود.

G. آیا انسان می تواند بر خدا تأثیر بگذارد؟ [22:13-21:20]

این سوال را ایجاد می کند: آیا انسان می تواند بر خدا تأثیر بگذارد؟ به یاد داشته باشید که ما در پیدایش 6 دیدیم، پسران خدا با دختران انسان ازدواج کردند و دیدیم حماس خشونت روی زمین وجود داشت. آیا آن افراد خشم و اندوه خدا را برانگیختند؟ بله. بنابراین چیزی که من پیشنهاد می کنم این است که انسان ها می توانند بر خدا تأثیر بگذارند و این برای من بسیار باورنکردنی است که خدا به خود اجازه می دهد تحت تأثیر آنچه روی زمین اتفاق می افتد قرار گیرد. او در واقع درگیر آن است و در واقع اهمیت می دهد. اگر او اهمیت دهد، پس درگیر خواهد شد و این بر او تأثیر می گذارد چه خوب یا بد، خشم یا عشق، مهربانی یا هر چیز دیگری. من فقط این موضوع را در مورد توانایی انسان ها برای تأثیرگذاری

بر خدا مطرح می‌کنم. وقتی به آن فکر می‌کنید به نوعی باورنکردنی است.

سدوم و عموره: تجاوز همجنسگرایان [42:35-22:14]

حالا، مورد بعدی دشوارتر خواهد بود، و ما در اینجا چیزهای دشواری برای بحث خواهیم داشت. پس آنها در فصل ۱۹ به سدوم و عموره فرود می‌آیند و سپس «آن دو فرشته عصر به سدوم رسیدند و لوط در دروازه شهر نشسته بود، چون آنها را دید به استقبال آنها برخاست و روی خود را به زمین خم کرد، گفت: «پروردگار من، به خانه بنده خود برگرد. می‌توانی پاهایت را بشویی و شب را بگذرانی، و سپس صبح زود به راه خود ادامه دهی.» آنها گفتند: «نه، ما شب را در میدان خواهیم گذرانند.» حالا آیا لوط از آنها می‌خواهد که شب را در میدان بگذرانند؟ نه، زیرا لوط می‌داند که در آنجا چه می‌گذرد. بنابراین لوط آنها را هل می‌دهد و می‌گوید که او آنقدر اصرار داشت که آنها با او به خانه اش رفتند. او اصرار دارد که شما نمی‌توانید در میدان بمانید. بنابراین آنها به خانه او می‌آیند و او برای آنها غذا آماده می‌کند و نان بدون مخمر می‌پزد، به اندازه کافی جالب. قبل از اینکه به رختخواب بروند، همه مردان از هر نقطه از سدوم، چه پیر و چه جوان، خانه را محاصره کردند. آنها لوط را صدا زدند: «این مردانی که امشب به درون تو آمدند کجا هستند؟ آنها را نزد ما بیاورید.» من در اینجا از کینگ جیمز استفاده می‌کنم: "آنها را بیرون بیاورید تا بتوانیم آنها را بشناسیم." بسیار خوب، پس وقتی کتاب مقدس می‌گوید "آنها را بشناسید"، همانطور است که یک مرد همسرش را می‌شناسد. آیا می‌دانید حسن تعبیر چیست؟ "Eu" به معنای خوب "pheme" کلمه یونانی "صحبت می‌کند" است. بنابراین حسن تعبیر زمانی است که شما چیز خوبی در مورد چیزی می‌گویید که واقعا خوب نیست. بنابراین اساسا وقتی آنها می‌گویند، "آنها را بیرون بیاورید تا ما آنها را بشناسیم"، در واقع NIV آن را به درستی ترجمه می‌کند، "آنها را بیرون بیاورید تا بتوانیم با آنها رابطه جنسی داشته باشیم." این موضوع را مطرح می‌کند، که موضوع بسیار دشواری است، اما البته مسئله در اینجا واقعا مهمان نوازی است. این افراد برای این بازدیدکنندگان از شهر خود مهمان نواز نبودند و به همین دلیل به دلیل بی مهمان نوازی محکوم می‌شوند. این همان چیزی است که گناه سدوم بود، این بی مهمان نوازی. چیزی که من به شما دادم تفسیر همجنسگرانه این متن است. این هیچ ارتباطی با همجنسگرایی نداشت، همه چیز به مهمان نوازی مربوط می‌شد. حالا وقتی آن متن را خواندید، آیا به مهمان نوازی فکر کردید؟ شما می‌گویید، "بله، آنها واقعا مهمان نواز بودند!" نه! آیا اساسا این تجاوز همجنسگرا است؟ خب اتفاقی که می‌افتد این است که این بچه‌ها - خب، بگذارید متن را اینجا بخوانم: "این مردانی که امشب به سراغ شما آمدند کجا هستند؟ آنها را نزد ما بیاورید تا ما آنها را بشناسیم." لوط به ملاقات آنها رفت و در پشت سرش بست و گفت: «نه دوستان من، این کار شرورانه را انجام ندهید. ببین، من دو دختر دارم که هرگز با یک مرد نخواهی دید.» چند نفر از شما آن را به یاد می‌آورید و فقط انقباض می‌کنید؟ آیا شما فقط می‌گویید، "گاو مقدس، این

مرد دو دختر دارد و فقط می خواهد آنها را برای این گرگ ها بیرون بکشد؟» «با این مردان کاری نکن، زیرا آنها تحت حمایت من از سقف من قرار گرفته اند.» به عبارت دیگر، وقتی مهمانان به خانه او می آمدند، آیا او موظف بود از مهمانان خود نسبت به اعضای خانواده خود محافظت کند؟ این بخشی از رسم بود. آن مرد را در افغانستان به خاطر دارید؟ آنها تا سر حد مرگ می جنگیدند تا از او در برابر خانواده های خود محافظت کنند. بنابراین این یک پاسخ بسیار جالب در اینجا است. بنابراین او می گوید، "شما می توانید دختران من را داشته باشید." آیا این یک مشکل است؟ پدران برای دختران خود چه می کنند؟ آیا پدران از دختران خود محافظت می کنند؟ شما با دختران من سر و کار ندارید. تو می خواهی بیا و از دخترانم بخوای با تو ازدواج کنند، باید بیا و با پیرمرد صحبت کنی. وقتی با پیرمرد صحبت می کنید، پیرمرد روی صندلی اش می نشیند و شما آنجا نشسته اید. پیرمرد به ارتباط غیرکلامی اعتقاد دارد و بنابراین این چیز کوچک پشت سر او در مورد این قد بلند نشسته است، یک چیز کوچک "چا چینگ" روی آن وجود دارد و درست پشت سر او می نشیند. و نکته این است که شما از من در مورد دخترانم می پرسید و تنظیم غیرکلامی وجود دارد. حالا، به هر حال، برقراری ارتباط به چه معناست؟ اگر با دخترانم سر و کار داشته باشی، با من سر و کار می کنی؟ بله! آیا می دانید گیج 12 چیست؟ من جدی هستم که شما با دختران من سر و کار ندارید. هر دو دخترم ازدواج کرده اند و هر دو با بچه های بزرگ ازدواج کرده اند، بهتر از آنچه من آرزو می کردم. شما فقط باید پارامترها را تنظیم کنید. بنابراین چیزی که من می گویم این است که دخترانش را بیرون بگذارد، چرا او این کار را می کند؟ بخشی از آن این قوانین مهمان نوازی بود و او باید از مهمانان محافظت می کرد. آیا ممکن است، و این فقط یک حدس از طرف من است، که برای آنها کمتر گناه است که به دخترانش تجاوز کنند، تا اینکه این مردان با این بچه ها مرتکب عمل همجنسگرایانه شوند؟ برخی از مردم این را پیشنهاد کرده اند. چیزی که شما در اینجا دارید اساسا تجاوز همجنسگرایان است. حالا چه اتفاقی برای فرشتگان می افتد؟ شما با فرشتگان سر و کار می کنید و ناگهان این بچه ها نابینا می شوند. شما نمی توانید با آنها سر و کار داشته باشید. آیا اعمال همجنسگرایانه گناه است؟ و چیزی که من می خواهم الان به آن بپردازم این است که می دانم بسیاری از شما در محیط ها آموزش دیده اید و می دانم که محیط های مدرسه امروز بچه ها را آموزش می دهند، به طور سیستماتیک بچه ها را از مهدکودک به بالا آموزش می دهند که این چیزها همه چیز خوب است. و من می خواهم به شما بگویم این است که آنچه اکنون به شما می گویم، در 15 سال آینده سخنان نفرت پراکنی در آمریکا محسوب خواهد شد. حالا شما می گوئید من از کجا این را می دانم؟ اگر بخوام آنچه را که اکنون می خواهم به شما بگویم که اعمال همجنسگرایانه گناه است، اگر بخوام بگویم که انگلستان سخنان نفرت انگیز محسوب می شود. ممکن است در انگلستان به زندان بیفتم. معمولا حدود 10 تا 15 سال طول می کشد تا به اینجا بیاید، اما اکنون در اینجا راه اندازی می شود. آیا کتاب مقدس با

همجنسگرایی مشکلی دارد؟ خوب، سدوم و عموره بیانیه ای نسبتاً واضح هستند. شما می گویند که این تجاوز همجنسگرا است، این دو عاشق همجنسگرا نیستند. اگر به قسمت های دیگر بروید. لایوان فصل 18 آیه 22 این را می گوید: «با مرد دروغ نگویند، همانطور که با زن دروغ می گوید». آیا این کاملاً واضح است؟ "شما با یک مرد دروغ نمی گویند همانطور که با یک زن دروغ می گوید زیرا این یک نفرت انگیز است." آیه بعدی می گوید: «با حیوانات رابطه جنسی نداشته باشید». کتاب مقدس این را می گوید. به هر حال باید بگویم، آیا امروزه کشورهایی در جهان وجود دارند که در آنها حیوانگری انجام می شود؟ برخی از کشورها هستند و سربازان ما به طور نسبتاً منظم با این موضوع مواجه شده اند. تنها چیزی که می گویم این است که این چیزها در کتاب مقدس هستند. اگر به رومیان 1: 26 بروید، این یکی دیگر از این قسمت ها است. همه این قسمت ها به شیوه ای متفاوت تفسیر می شوند، بدیهی است که اگر فردی همجنسگرا باشد، این تفسیر دیگر از این قسمت ها را خواهد داشت. وقتی آنها را می خوانید می گویند این قسمت ها نسبتاً واضح هستند، چگونه می توانید این را از دست بدهید؟ در رومیان فصل 1 در مورد گناه صحبت می کند که به دنیا می آید و این مارپیچ رو به پایین وجود دارد و خدا آنها را رها می کند و آنها بیشتر گناه می کنند، و سپس آنها به پایین می روند و در آیه 26 می گوید، "به همین دلیل خدا آنها را به شهوات شرم آور سپرد، حتی زنان آنها روابط طبیعی را با روابط غیر طبیعی عوض کردند. به همین ترتیب مردان نیز روابط طبیعی با زنان را رها کردند و از شهوت نسبت به یکدیگر ملتهب شدند. مردان با مردان دیگر مرتکب اعمال ناشایست می شوند." حالا آیا این کاملاً واضح است؟ یکی دیگر از مواردی که واقعا واضح است اول قرن نهم فصل 6 آیه 9 است و می گوید: «آیا نمی دانید که شریران پادشاهی خدا را به ارث نخواهند برد؟ فریب نخورید، نه گناه جنسی فاسد و نه بت پرستی،" آیا بت پرستی در کتاب مقدس گناه است؟ بت پرستی در همه جا وجود دارد. "نه زنا، نه های مرد، نه مجرمان همجنسگرا." در قرن نهم آنها های مرد داشتند. مجرمان همجنسگرا با همه اینها در این دسته قرار می گیرند، من نمی خواهم همه چیز را مرور کنم، اما آیا کتاب مقدس در این مورد کاملاً سازگار است؟ حالا با افرادی که همجنسگرا هستند چه می کنید و مسیحیان چگونه باید به این موضوع همجنسگرایی واکنش نشان دهند؟ من می خواهم به اینجا بروم و یک داستان و چند چیز اساسی برای شما تعریف کنم. به هر حال، در طول سال ها، برخی از بهترین دوستانم در یک مدرسه واقعا محافظه کار در ایندیانا تدریس می کردم و یکی از بهترین دوستانم در آنجا یک لژیون بود. برای این کلاس من او را سوزی صدا می کنم، این نام واقعی او نبود اما این دقیقا همان چیزی است که من او را صدا می کنم. او در 12 سالگی توسط مربی بیسبال خود مورد تجاوز قرار گرفت. وقتی 16 ساله بود، عموی او را بیرون برد و به او تجاوز کرد و عموی او را بیرون برد و کارهای دیگری انجام داد که حتی نمی توانید در مورد آنها صحبت کنید. او آنقدر از دست مردان عصبانی بود که بعد از اینکه این داستان های زندگی

اش را تعریف کرد و از دفتر من بیرون رفت و با تمام قدرت به دیوار بلوک بتنی مشت زد و تقریباً انگشتانش را شکست. او دختری سرسخت بود، بسیار ورزشکار و در واقع بسیار قوی بود. بنابراین ما دوستان بسیار خوبی بودیم و او نمی توانست به خانه برود و مشکلات روانی داشت بنابراین او را در تیمارستان بیمارستان قرار دادند و من برای ملاقات او به آنجا می رفتم و این مرد در حدود 6 اینچ دورتر ایستاده بود و سرش فریاد می زد. من او را خیلی خوب می شناختم، و فقط می توانستید ببینید که او می خواست این مرد را بزند و صورتش را بردارد. بنابراین اساساً من این اوراق را امضا کردم و او را از آنجا بیرون آوردیم. آیا او از مردان متنفر بود؟ بله، او از مردان متنفر بود و من فکر می کردم که قصد دارد این مرد را بکشد. بنابراین او به خانه من آمد و مدتی با ما ماند. و پسر من از تفنگداران دریایی به خانه آمد و این را نمی دانست و او نظراتی را بیان می کرد که فکر نمی کردم باید بگوید. و من گفتم سوزی را به یاد داری؟ سوزی یک لژیون بود، بنابراین قبل از گفتن برخی از این چیزها باید دو بار فکر کنید. او کاملاً منفجر شده بود. او در واقع آمد و به من کمک کرد تا یک دیوار بتنی بسازم. این اولین باری بود که من بلوک گذاشتم و با آجر با آن روبرو شدیم و او به من کمک کرد تا این کار را انجام دهم. او واقعا کارگر خوبی بود. در این بین 3 روز بود که با بتن کار می کردم و می دانید وقتی با بتن کار می کنید چه اتفاقی برای دستان شما می افتد؟ من این قانون را دارم: مردان واقعی دستکش نمی پوشند. می دانم که این احمقانه است و همسر من به من می گوید که این احمقانه است. بنابراین من یک روز با بتن کار می کنم و بتن بعد از یک روز دستان شما را خشک می کند. روز دوم که با بتن کار می کنید، شروع به گرفتن این ترک ها در دستان خود می کنید. روز سوم، زخم ها باز می شوند و زخم های باز روی دستان خود دارید. حالا سوزی تماس می گیرد و می گوید، "من باید برای آزمایش ایدز به فورت وین بروم." این زمانی است که این چیزها برای اولین بار شروع به بیرون آمدن کردند، زیرا شما فکر می کنید که نمی توانید به ایدز مبتلا شوید. امروز مسئله مهمی نیست زیرا ما می توانیم آن را حل کنیم. به هر حال، ما در آن زمان نمی دانستیم که معامله چیست و او باید این آزمون را انجام می داد. بنابراین من گفتم، "مطمئناً شما را به آنجا می برم،" زیرا هیچ در مدرسه نمی دانست چه خبر است. بنابراین من به آنجا رانندگی کردم و هرگز فراموش نمی کنم که در جاده 30 رانندگی می کردم و از کلمبیا سیتی می آیم، تقریباً در نیمه راه فورت وین، فکر می کردم، "اوه خدایا، من این زخم های باز را روی دستانم دارم، چه می شود اگر او گریه کند و روی من گریه کند، و من نمی دانم چه کار کنم! من چهار فرزند و یک همسر دارم." چیزهایی از این دست در ذهن من به جلو و عقب می روند. من نگران بودم زیرا نمی دانم این چیزها چگونه پخش می شوند. وقتی با خودم به خط پایین می رسم و واقعا ناراحت هستم و نمی دانم چه کاری باید انجام دهم. من اساساً از خودم می پرسم، و می دانم که اینها پیش پا افتاده به نظر می رسند، اما برای من بی اهمیت نیست، از خودم می پرسم: عیسی چه می کرد؟ می دانم، شما می گوید، می دانم که

عیسی چه می کرد و می گفت، "شفا یافت!" متوجه شدم که اگر او بیرون بیاید و گریه کند، آیا عیسی او را در آغوش می گیرد و به او اجازه می دهد که بر سر او گریه کند؟ او از آزمون بیرون آمد و اشک در چشمانش حلقه زد و بله اشک روی من سرازیر شد. بعد از حدود 2 یا 3 هفته او آزمایش را پس گرفت و آن را انجام نداد. من هم مثل او خوشحال بودم. او واقعا با برخی از این چیزها دست و پنجه نرم می کرد. پاسخ مسیحیان به همجنسگرا بودن چیست؟ آیا می توان چنین کسی را دوست داشت؟ نکته اصلی من این است: آیا می توان از گناه متنفر بود و گناهکار را دوست داشت؟ بگذارید مثال ها را عوض کنم. بگذارید از برادر شوهرم استفاده کنم، او را چارلی صدا می کنم. چارلی چند سال از من بزرگتر است، بنابراین باید در اواخر 40 سالگی زندگی می کرد. او این کامیون زیبا 30,000 دلاری را داشت. برادر شوهرم واقعا با الکل دست و پنجه نرم می کند. او بیرون رفت و مشروب خورد و رانندگی کرد، حرکت بدی. او کامیونش را جمع می کند، به ماشین شخص دیگری آسیب می رساند. دولت به دنبال او است، پس چه کار کنیم؟ من این ماکسی ون را دارم که حدود 200000 مایل روی آن است، و ما به آنجا می رویم و هر چیزی که او دارد را در این ون ماکسی قرار می دهیم و به سمت خانه مان می رویم. او حدود 6 ماه در حالی که در حال بهبودی بود با ما ماند. سوال: آیا ما چارلی را دوست داریم؟ آیا فرزندان من عموی چارلی خود را دوست دارند؟ بله. سوال: آیا من از اعتیاد به الکل متنفرم؟ من این را بارها در کلاس گفته ام و دوباره می گویم: اگر اعتیاد به الکل درست همانجا ایستاده بود که انگار یک شخص است، و من می دانستم که اگر آن را درست در مقابل شما بکشم، می توانم اعتیاد به الکل را برای همه افراد روی کره زمین نابود کنم، با دستان خالی آن را درست در مقابل شما می کشم. من اهمیتی نمی دهم. شغل را از دست خواهم داد. من اهمیتی نمی دهم. من از اعتیاد به الکل متنفرم. من از آن متنفرم. من دیده ام که نابود می شود. من دوستی دارم که الان به همین دلیل در قبرستان است. من از این چیزها متنفرم. نوشیدن الکل و رانندگی. به هر حال، بگذارید از آن خارج شوم. بسیار خوب، من از آن متنفرم. من آن را می کشم. سوال: آیا من برادر شوهرم را دوست دارم؟ من حدود دو ماه پیش او را در ویسکانسین دیدم. آیا من آن مرد را دوست دارم؟ من عاشق آن مرد هستم. سوال: آیا من از کاری که اعتیاد به الکل انجام داده است متنفرم؟ بله. آیا می توان از همان نوع تفکر استفاده کرد و پرسید: "آیا می توان کسی را دوست داشت که یک همجنسگرا است و از چیزهایی که در زندگی او وجود دارد متنفر باشد؟" و حقیقت صادقانه این است که من هرگز فراموش نخواهم کرد که او چه زمانی رفت، گریس، زمانی که داشت می رفت. او مرا در آغوش گرفت که فکر نمی کنم هرگز فراموش کنم. حالا راستی، آیا او از مردان متنفر است؟ بله. او از مردان متنفر است. او مرا در آغوش گرفت و سپس به من گفت: "در زندگی من فقط دو مرد هستند که می توانم به آنها اعتماد کنم. یکی برادر من بود و تو دیگری هستی." من به شما می گویم که این بیش از دو دهه پیش بود. سوال: آیا آن را مثل دیروز به

یاد دارم؟ بله. این یکی از زیباترین چیزهایی بود که کسی تا به حال به من گفته است. وقتی آنجا را ترک کرد، آیا سال ها با مشکل مواجه شد؟ آیا این چیزی است که شما فقط از آن چک می کنید؟ حالا، می خواهم به شما بگویم، وقتی اینطور به شما وارد می شود، سال ها طول می کشد. حالا برادر شوهرم، آیا او تا آخر عمر با الکل دست و پنجه نرم می کند؟ در واقع این سیگار است که او را می کشد. اما چیزی که من می گویم این است که من آن مرد را دوست دارم. اما او بیش از حد سیگار می کشد، بیش از حد می نوشد. وقتی پیر می شوید به شما می رسد. اما چیزی که من می گویم این است که آیا مردم با آن دست و پنجه نرم خواهند کرد؟ و پاسخ این است که بله. آیا جامعه مسیحی باید بداند که چگونه عشق بورزند؟ و چیزی که من می گویم بدون شک در کلاسی به این اندازه است، صادقانه بگویم، بدون شک افرادی هستند که همجنسگرا هستند در این اتاق. آیا مسیحیان باید بدانند که چگونه از این نوع مرزها محبت کنند؟ حالا آیا این بدان معناست که من آن را می پذیرم؟ و پاسخ از رومیان می آید. رومیان می گوید، "آنچه را که خوب است دوست داشته باشید و از آنچه بد است متنفر باشید." چیزی که گاهی اوقات اینجا مرا آزار می دهد این است که به نظر می رسد همه چیز را دوست داریم. و کتاب مقدس می گوید، "از آنچه شرارت است متنفر باشید." چیزی که من می گویم این است: یاد بگیرید که چگونه از آنچه شر است متنفر باشید. اما آیا می توان از آنچه شیطانی است متنفر بود و همچنان مردمی را که شاهد نابودی زندگی خود هستند دوست داشت؟

من دوست دیگری دارم که احتمالا یکی از باهوش ترین مردانی است که در زندگی ام دیده ام. عهد جدید را به یونانی می داند و مرد باورنکردنی است. پسرش درگیر مواد مخدر سنگین شد و من در مورد کوکائین و هروئین و چیزهایی از این قبیل صحبت می کنم. بچه او واقعا بچه باهوش بود. پدرش باید بچه اش را تماشا می کرد که از لوله ها پایین می رود؟ سوال: آیا پدرش برای پسرش می مرد؟ بله. و او نمی تواند کاری انجام دهد. منظورم این است که بچه درگیر این چیزها است و این فقط زندگی او را نابود می کند. بنابراین پدر پسرش را دوست دارد، اما آیا از آنچه مواد مخدر می توانند برای نابودی یک فرد انجام دهند متنفر است؟ با دیدن آن، پدر اکنون که بازنشسته شده است چه کرده است؟ حدس بزنید او با چه چیزی کار می کند؟ او در یک خانه نیمه راه کار می کند و با افرادی که به مواد مخدر معتاد هستند مشاوری می دهد. بنابراین چیز من تعادل است. نمی دانم دقیقا چگونه آن را درست انجام می دهید. اما دوست داشتن آنچه خوب است و نفرت از آنچه بد است. مهم است که از آنچه شر است متنفر باشیم و در عین حال همچنان به مردم اهمیت دهیم. به هر حال، آیا این کاری است که عیسی انجام داد؟ بله. شما می گویند، "خوب، تنها کاری که ما باید انجام دهیم این است که مانند عیسی باشیم." بله، مدتی آن را امتحان کنید. شبیه عیسی بودن دشوار است. بنابراین این تعادل و این موضوع دشوار است. بیایید از آنجا خارج شویم. در واقع این حرف آخر من است، و من برای جناس متاسفم، اما این حرف آخر است: دوست داشتن

گناهکار و نفرت از گناه. من فکر می‌کنم که اگر فقط به دوست داشتن گناهکار بروید و نفرتی نسبت به گناه وجود نداشته باشد، شکست خورده‌اید. اگر فقط از گناه متنفر هستید و از آن شخص متنفر هستید، فکر می‌کنم آنجا را نیز باخته‌اید. بنابراین من فکر می‌کنم یک تنش لازم است و این یک تنش بسیار مشکل برای درست شدن است.

ا. عکیدا: صحافی اسحاق [54:05-42:36]

حالا این متن حتی دشوارتر است. این یکی از باورنکردنی‌ترین متون در تمام کتاب مقدس است. این پیدایش فصل 22 است. من می‌خواهم این متن را مرور کنم. تا این نقطه از کتاب پیدایش، خدا نزد ابراهیم می‌آید و خدا وعده دهنده بزرگ است. نزد ابراهیم می‌آید و هر بار که نزد ابراهیم می‌آید می‌گوید: «ابراهیم ابراهیم! من می‌خواهم به شما یک پسر بدهم. من می‌خواهم به شما فرزندان زیادی بدهم، به اندازه ستاره‌های آسمان، به اندازه شن‌های ساحل دریا. من می‌خواهم این سرزمین را به شما بدهم، این سرزمین موعود. من می‌خواهم تو را برای تمام جهان، همه ملت‌ها - سرزمین، بذر، برکت، برکتی کنم.» او مدام آن وعده پیمان را بارها و بارها تکرار می‌کند. و او مدام به او می‌گوید، "ابراهیم، تو یک پسر خواهی داشت، نه اسماعیل. آبراهام، تو یک پسر خواهی داشت، نه الیعازر. ابراهیم تو از سارا پسری خواهی داشت." و آبراهام منتظر می‌ماند تا پیرمرد شود، او تقریباً 100 ساله است یا هر چیز دیگری، وقتی این بچه را به دنیا آورد. او مدت زیادی منتظر بوده است. اکنون در فصل 22 خدا نقش خود را تغییر می‌دهد. خدا دیگر در اینجا وعده دهنده نیست. اکنون خدا نقش جدیدی را بر عهده می‌گیرد: او ابراهیم را آزمایش می‌کند. بنابراین خدا نقش خود را با ابراهیم تغییر می‌دهد. او قصد دارد او را آزمایش کند. فصل 22 پس اجازه دهید با این شروع کنم. می‌گوید: «مدتی بعد، خدا ابراهیم را آزمایش کرد و به او گفت: ابراهیم، من اینجا هستم،" او پاسخ داد. و سپس خدا گفت: پسرت را ببر، تنها پسرت اسحاق را ببر.» او پسر وعده است، کسی که شما خیلی منتظر آن بودید، یکی با سارا، فرزند خاص، اسحاق، خنده. "شما او را ببرید [بچه احتمالاً الان حدود 16 ساله است. بنابراین آیا والدین به مرور زمان به فرزندان خود وابسته می‌شوند؟ بنابراین او این بچه را دوست دارد.] و در حال حاضر پسر خود را، که شما دوست، و رفتن به منطقه موریآ. او را در آنجا به عنوان قربانی سوختنی قربانی کنید.» و شما می‌گویید، "خوب، هی، ما در مورد قربانی‌های سوختنی می‌دانیم. ما تازه کتاب لاویان را شروع کردیم؟" بله، مشکل قربانی سوختنی چیست؟ معمولاً به آن قربانی سوختنی کامل می‌گویند. وقتی می‌گوید کل قربانی سوختنی، معمولاً چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا بچه قرار است از این دور شود؟ نه. وقتی شما یک قربانی سوختنی کامل هستید، همه چیز می‌سوزد. شما سرخ شده‌اید. «به کوه موریآ بروید و او را در آنجا به عنوان قربانی سوختنی در یکی از کوه‌هایی که در مورد آن به شما خواهم گفت، قربانی کنید.» به نظر می‌رسد مکان خاصی وجود دارد - "در یکی از کوه‌ها به شما می‌گویم. آیا می‌

توانید تصور کنید که اکنون چه چیزی در سر ابراهیم می‌گذرد؟ خدا فقط به او گفت که این بچه را که منتظرش بود قربانی کند، که او را دوست دارد. باید فوق العاده ویرانگر باشد.

آیه بعدی چه می‌گوید؟ بسیار جالب است که متن چگونه این کار را انجام می‌دهد. این آیه بعدی است: "صبح زود روز بعد، ابراهیم برخاست." ببینید زیرا اگر می‌خواهید اراده خدا را انجام دهید، باید زود بیدار شوید زیرا "پرنده زود کرم را می‌گیرد." واقعا مهم است که او صبح زود از خواب بیدار شود. صبح زود باید صبح زود از خواب بیدار شوید. سپس بعد از اینکه صبح زود از خواب بیدار شد، «الاغ خود را زین کرد.» اگر قرار است سه روز در آنجا به شمال بروید، باید یک الاغ زین کنید. شما می‌خواهید سوار الاغ شوید، بنابراین باید آن را زین کنید. بنابراین او صبح زود از خواب بیدار شد. او الاغ خود را زین کرد. و دو غلام را با خود برد. حالا شما به خدمتکاران نیاز دارید زیرا باید این همه چوب را برای آتش ببرید و به خدمتکاران نیاز دارید که به شما کمک کنند. بنابراین او دو خدمتکار دارد که به او کمک می‌کردند. او دو خدمتکار را با خود و پسرش اسحاق برد. "وقتی او به اندازه کافی چوب بریده بود،" او، بله، اگر قرار است قربانی کنید، به چوب نیاز دارید تا در آنجا بسوزانید، بنابراین این نیز واقعا مهم است. اگر می‌خواهید برای خدا قربانی کنید، باید چوب را بیاورید. شما نمی‌خواهید بدون چوب گرفتار شوید. "پس او چوب قربانی سوختنی را قطع کرد و به جایی که خدا به او گفته بود حرکت کرد."

چیزی که این ثابت می‌کند این است که احساسات ابراهیم اهمیتی ندارد. آیا در اینجا اشاره ای به احساسات ابراهیم شده است؟ هیچکدام. آبراهام صبح زود از خواب بیدار شد، الاغش را زین کرد، چوب را برید، هیچ احساسی نداشت. او فقط از خدا اطاعت کرد. او از خدا اطاعت کرد، جایی برای احساسات وجود ندارد. این متن حتی به مبارزه ابراهیم اشاره ای نمی‌کند. مهم نیست. او فقط از خدا اطاعت کرد. سوال: درست است؟ نه، درست نیست. آیا متن اینجا شما را کار می‌کند؟ این به شما در مورد زین کردن الاغ می‌گوید. آیا برات مهم است که الاغش را زین کرده باشد؟ او چوب را برید. آیا برات مهم است که او چوب را بریده است یا نه؟ آیا می‌دانید که او دو خدمتکار را با خود برد؟ شما اهمیتی نمی‌دهید. آیا همه اطلاعات اضافی را به شما می‌دهد؟ چرا این کار را می‌کند؟ شما را به متن دعوت می‌کند. با فهرست کردن این نوع چیزهای دیوانه وار که به سختی ربطی به هیچ چیز ندارند، تمام فضا را به شما می‌دهد، و شما را دعوت می‌کند که بپرسید، "چه کسی باید احساسات ابراهیم را در این روایت تأمین کند؟" خواننده. این شما را به عنوان خواننده فرا می‌خواند و همه این چیزهای اضافی را به شما می‌گوید تا شما را دعوت کند تا بگویید، "گاو مقدس، در سرش چه می‌گذرد؟" به طوری که شما می‌توانید آنچه را که ابراهیم احساس می‌کند احساس کنید و این دعوتی است که همه این جزئیات اضافی را به شما بگوید. من فکر می‌کنم این دعوتی است که به شما این فضا را می‌دهد که از خود بپرسید:

"اگر خدا از شما بخواهد پسر را رها کنید، چه احساسی خواهید داشت؟" پس پایین می رود و به خدمتکارانش گفت: «اینجا با الاغ ها بمانید تا ما برویم و عبادت کنیم، سپس برمی گردیم.» عهد جدید این را نقل می کند که ابراهیم فکر می کرد که حتی اگر او را بکشد، خدا او را از مردگان برمی خیزانید. حالا آیا این خیلی خوب است که چیزی در مورد عیسی در آن زمان ندانیم؟ آیا این مرد خدا را باور دارد؟ ابراهیم هیزم و قربانی سوختنی را برداشت و پایین رفت و سپس اسحاق ظاهر می شود و اسحاق می خواهد چند کلمه ای بگوید.

حالا فراموش کردم دکمه های اینجا را فشار دهم اما بگذارید فقط به شما بگویم، این داستان در اینجا "آکدا" نام دارد. در محافل یهودی این یک متن معروف برای مردم یهود است و به آن "عکدا" می گویند. عکیدا به «صحافی اسحاق» اشاره دارد. "عقده" به معنای "صحافی" است. پس این "قید اسحاق" است. این صحافی متن اسحاق است. این یک متن معروف است که پس از این همه مدت برای یک پسر بسیار مبارزه می کند. اکنون، آتش سریع، هیچ احساسی نشان داده نمی شود. چیزی که من پیشنهاد می کنم این است که این ادبیات خوبی است. این ادبیات خوب شما را به داستان دعوت می کند. شما باید احساسات، تنش ها و ترحم روایت را تامین کنید. خدای برکت دهنده به خدای آزمایش کننده روی می آورد. بنابراین خدا این تغییر عظیم را در اینجا ایجاد می کند. اطاعت دردناک و آنچه دارید، اجازه دهید برخی از بقیه داستان را در اینجا بخوانم. می گوید: "ابراهیم جواب داد..." بیایید اسحاق را وارد این داستان کنیم. می توانید اسحاق را در حدود 16 سالگی ببینید، درست است؟ پدر چند سال دارد؟ پدر صدها ساله است، بچه 16 ساله است، درست است؟ و بچه می گوید، "اوم، بابا مثل اینکه مامان فراموش کرده به شما بگوید؟ اینجا چیزی را فراموش کردی بابا؟ مثل اینکه ما چوب و آتش را داریم، خوب است، اما بره کجاست؟ آیا مامان فراموش کرده است که به شما یادآوری کند که بره را بیاورید؟» پس اسحاق در اینجا می گوید، "پدر." "بله پسر." «آتش و هیزم اینجا است، اما بره قربانی سوختنی کجاست؟» "بابا، چیزی را فراموش کردی؟" سپس ابراهیم می گوید، حالا این را بررسی کنید، "خدا خود بره قربانی سوختنی را فراهم خواهد کرد." آیا پژواک را می شنوید؟ این یک پژواک دو هزار ساله است. "خود خدا، پسر، بره را فراهم خواهد کرد." آیا خدا واقعا این کار را انجام می دهد؟ بره پسر اوست. آیا کسی بابتیست اینجا است؟ و شما با این مرد یحیی تعمید دهنده بروید و یحیی تعمید دهنده چه می گوید؟ او می گوید، "ببین" چه؟ "بنگرید، بره خدا که گناه جهان را برمی دارد،" همانطور که او عیسی مسیح را اعلام می کند. بنابراین این متن بازتاب عیسی مسیح است. به ابراهیم گفته می شود که پسرش را تقدیم کند. ابراهام از انجام آن در امان است. آیا خدا واقعا آن را انجام خواهد داد؟ حالا این چیزهای زیادی را مطرح می کند.

آیا هیچ یک از شما اینجا فیلسوف هستید؟ فیلسوفان احتمالا چیزها را بهتر از من درک می کنند.

مردی به نام سورن کی یرکگارد وجود دارد. او کتابی نوشته است به نام *ترس و لرزش*. صادقانه بگویم، قبل از اینکه بتوانم بفهمم و از کاری که او انجام می دهد قدردانی کنم، مجبور شدم این اثر را سه بار بخوانم، اما این یکی از عمیق ترین کتاب هایی بود که تا به حال خوانده ام. به آن می گویند *ترس و لرزش* و از این روایت ساخته شده است. این یک چیز واقعا کوتاه است، حدود 50/40 صفحه، اما کاملا عمیق است. یک سال پیش با این متن مبارزه بزرگی داشتم. یک سال پیش پسر من در افغانستان بود. پسر من یک "چکمه" است. "چکمه" به این معنی است که اساسا او یک تفنگدار دریایی است و این بدان معناست که او روی زمین است و این بدان معناست که او یک M16 دارد. او یک سرجوخه لانس در پیاده نظام است. او در واقع یک مسلسل 50 کالری دارد و از نوع افراد روی زمین است. هر روز بیرون می رفت - و به ما زنگ می زد و این را به ما می گفت - هر روز که از سیم بیرون می رفتند، به آنها شلیک می شد. بهترین دوستش گلوله ای را مستقیما از گردن خورد. 1 میلی متر شریان اصلی او را از دست داد. ما ویدیویی از هادلی داریم که به سمت هلیکوپتر می دود در حالی که از ناحیه گردن مورد اصابت گلوله قرار گرفته است و در حالی که به سمت هلیکوپتر می دود، کمپرس روی گردن خود قرار می دهد. باید بدانید، این مرد کاملا شجاع است. اما از ناحیه گردن مورد اصابت گلوله قرار گرفت. سایر دوستان پسر من موفق نشدند، آنقدرها هم خوش شانس نبودند. گاهی اوقات گلوله به جای اشتباهی می رفت. توپک مرده است - یکی از بهترین دوستانش. دوستان دیگری که حتی نمی خواهم در مورد آنها صحبت کنم. او همه چیز را دید. او چیزهایی را می دید که انسان ها هرگز نباید در زندگی خود ببینند. او همه چیز را دید. من در ماساچوست هستم و کلاس عهد عتیق خود را آموزش می دهم. پسر من به مدت 28 روز متوالی هر روز در افغانستان مورد اصابت گلوله قرار می گیرد. او به سختی می خوابید زیرا وقتی می خوابید، هرگز نمی دانید. دقیقا به همین ترتیب، این بچه ها می توانند روی شما باشند و بنابراین او خواب بسیار کمی داشت. او هنوز تا به امروز نخوابیده است. پس به هر حال، آیا یاد گرفتم که به درگاه خدا دعا کنم؟ آیا باید پسر من را رها می کردم و می گفتم: "خدایا، تو باید از او مراقبت کنی؟" حالا سوال: آیا پدر باید از فرزندش محافظت کند؟ حالا شما می گویند، شما الیوت را نمی شناسید. او بزرگ است ... او اکنون 2'6 اینچ/3'6 اینچ، 220 پوند است. او اکنون از خودش مراقبت می کند. اما سوال، آنها به او شلیک می کنند و من نمی توانم از او محافظت کنم. بچه من آنجاست و من نمی توانم از او محافظت کنم. من همیشه از فرزندانم محافظت می کنم. بنابراین احساس درماندگی می کنم. وقتی احساس درماندگی می کنید، چه می کنید؟ شما دعا می کنید. زیرا این تمام چیزی است که شما دارید. من سال گذشته چیزهای زیادی در مورد دعا یاد گرفتم. حقیقت صادقانه این بود که در بیشتر اوقات سال گذشته، دعا می کردم که خدا مرا بکشد. من فقط گفتم، "خدایا، پیرمرد اول می رود. بچه باید بداند،

پیرمرد اول می رود. خدا جان او را حفظ کند. اگر می خواهید کسی را ببرید، مرا ببر، او را نگیرید. او را رها کنید، من می روم. مرا ببر، همین الان مرا ببر. مرا در مقابل عهد عتیق ببرید... برایم مهم نیست که مرا کجا می بری. فقط مرا ببر، بگذار زنده بماند.» حالا اتفاقا خدا او را به اینجا بازگرداند و از نظر جسمی صدمه ندید یا چیزی شبیه به آن. آیا چیزهای زیادی در ذهن او می گذرد؟ بله. اما به هر حال ما اکنون با آن کار می کنیم. ما پسرمان را دوست داریم و به او افتخار می کنیم. چیزی که من می گویم این است که احساس درماندگی و خدا می خواهد و شما باید چنین چیزی را رها کنید. من چیزی در مورد این داستان یاد گرفتم... حالا این بی ربط است.

J. مراحل رشد ایمان [61:23-54:06]

بگذارید کمی به این موضوع نزدیکتر شوم و می خواهم در مورد مراحل مختلف ایمان صحبت کنم - مراحل مختلف رشد ایمان. من می خواهم به سه مورد از آنها که به تازگی از این روایت ساخته ام نگاه کنم. من می خواهم ابتدا در مورد "ایمان آسان." آیا برخی از مردم عیسی را به عنوان نجات دهنده خود می پذیرند زیرا اگر به خداوند عیسی مسیح ایمان داشته باشید، نجات خواهید یافت. اگر به خداوند عیسی مسیح ایمان داشته باشید، ابدیت را به صورت رایگان دریافت می کنید. شما به بهشت می روید و در خیابان های طلا قدم می زنید. همه چیز خوب است. خدا زندگی شما را تغییر می دهد. گناهان شما بخشیده شده و همه چیز خوب است. شما شادی را یاد می گیرید. شما شادی و آرامش و همه این چیزهای شگفت انگیز را از عیسی دریافت می کنید. بنابراین من می خواهم این را "ایمان آسان" بنامم. به عبارت دیگر، شما عیسی را برای آنچه به دست می آورید می پذیرید و همه این چیزهای شگفت انگیز را به دست خواهید آورد. من می خواهم آن را "ایمان آسان" بنامم. به هر حال، آیا بعضی از شما عیسی را شناختید چون این چیزی بود که می خواستید از عیسی به دست آورید؟ می خواهم برای خودم بگویم، این احتمالا درست است. این "ایمان آسان" است.

بعد از آن سطح دیگری وجود دارد که می خواهم آن را صدا کنم "ایمان به استعفا." اینجا است که خدا از شما می خواهد که چیزی را رها کنید. در مورد من، وقتی از کالج فارغ التحصیل شدم، شغلی به عنوان مهندس سیستم در آزمایشگاه هوانوردی کرنل داشتم و آن مرد می خواست مرا استخدام کند. پنجاه هزار دلار به دست می آورد که در آن زمان پول زیادی بود. من می دانم که اکنون چندان زیاد نیست، اما ما پس از جنگ داخلی صحبت می کنیم، زمانی که پول زیادی بود. به کار نگاه کردم و فکر کردم، "می دانید، فکر می کنم خدا مرا به جای دیگری فرا می خواند." من به آن مرد از محل کار گفتم، "من می خواهم به مدرسه الهیات بروم." حالا وقتی به مدرسه الهیات می روید، به جای اینکه پنجاه هزار

دلار بگیری و ثروتمند شوی، به مدرسه الهیات می روی و فوراً فقیر می شوی. بعد ازدواج کردم و بعد شما واقعاً فقیر می شوید. خوب است که خودتان فقیر باشید اما وقتی ازدواج می کنید باید از این شخص حمایت کنید. گران می شود و شما نمی توانید مانند گذشته گوشه ها را کوتاه کنید. مانند دوچرخه سواری 25 مایل در روز در مرکز شهر بوفالو و چیزهای دیگر زیرا اکنون او نمی خواهد روی پشت دوچرخه شما سوار شود. بنابراین اکنون شما باید در واقع یک ماشین تهیه کنید و آن را به کار بیندازید. اما من به آن نگاه کردم و گفتم چه؟ "آیا من آن شغل را زباله می دانم؟" "ایمان استعفا" به من اجازه می دهد تا تحقیر کنم یا کم اهمیت جلوه دهم، کم اهمیت جلوه دهم، و به چیزی که می توانستم داشته باشم فکر کنم و آن را کاهش دهم و بگویم، "به هر حال من آن را نمی خواستم، خوب نبود. به هر حال برای من خوب نبود." احتمالاً اینطور نبود. بنابراین من چیزی را که خدا از من خواسته بود تحقیر می کنم، تحقیر می کنم یا بی ارزش می کنم. من آنچه را که خدا از من گرفته است بی ارزش می کنم، یا بی ارزش می کنم. پولس این را می گوید، "چیزهایی که من به حساب می آوردم سود می برند برای من زباله محسوب می شوند." من آنها را نمی خواهم. خدا آنها را گرفت و اشکالی ندارد. وقتی آنچه را که خدا گرفته است کم ارزش می کنم، ایمان تسلیم است. همین؟ این ابراهیم نیست. آیا ابراهیم می تواند پسرش را تحقیر کند و بگوید: "هیب، به هر حال او پسر نبود." آیا او می تواند این کار را انجام دهد؟ نه. و این مرحله بعدی ایمان است که من فقط می خواهم در اینجا مطرح کنم. چیزی که می خواهم این "ایمان خالص" غیرمنطقی بنامم. این "ایمان خالص" است که در آن خدا از شما چیزی را می خواهد که من می خواهم آن را "گرانها" بنامم. متأسفم برای رنگ و بوی این اما خدا می گوید، "من "گرانها" را می خواهم. حالا توجه کنید که من می گویم، "گرانها". چند تا از اینها دارید؟ شما فقط یکی دارید. و خدا می گوید، "من آن را می خواهم." وقتی خدا از شما "گرانها" می خواهد، آیا می توانید بگویید که برای من هیچ معنایی ندارد؟ من آن را رها کردم و هیچ معنایی ندارد، آیا می توانم این را در مورد پسر بگویم؟ من او را رها می کنم و او را به خدا می سپارم. او برای من هیچ معنایی ندارد. نه. آیا مثل این است که روح خود را رها می کنید؟ مهمترین چیز در زندگی شما، فقط یکی از آنها است. او این یک چیز را می خواهد. شما نمی توانید آن را منسوخ کنید، نمی توانید آن را بی ارزش کنید. "ابراهیم، من پسرت را می خواهم." کاملاً ویرانگر. برخی از منتقدان به این متن در کتاب مقدس نگاه می کنند و می گویند، "چه خدای بی رحمی که کسی را در این نوع بازی با انسان ها قرار می دهد!" من ترم گذشته یک پسر داشتم و در پایان ترم پرسیدم: "در کلاس عهد عتیق چه چیزی یاد گرفتی؟" او گفت، "من بی رحمی خدا را یاد گرفتم و دوست دارم مردم را بکشم." ببخشید شما همان کتابی را که خواندم خواندید؟ نه، او این کار را نکرد، متأسفانه او تمام نکته را از دست داد. بنابراین این چیزی بود که او به آن رسید - غمگین، واقعاً غمگین.

آیا واقعا می فهمید اینجا چه خبر است؟ آیا خدا در اینجا بی رحم است؟ من فکر نمی کنم. من فکر می کنم چیز دیگری در حال وقوع است. این برای ابراهام بسیار بزرگ است، کاملاً بزرگ. عنوان ابراهیم چیست؟ ابراهیم را "دوست خدا" نامید. چگونه می دانید که یک دوست واقعا خوب دارید؟ آیا یک دوست خوب می داند که شما در روده خود چه احساسی دارید؟ آیا یک دوست خوب شما را می شناسد، خوب، بد و زشت؟ آیا یک دوست خوب شما را از درون می شناسد؟ آیا یک دوست خوب با درد ها و دردهای شما همدردی می کند؟ آیا یک دوست خوب شما را در غم و اندوه می شناسد؟ یک دوست خوب چه خواهد کرد؟ آیا یک دوست خوب، وقتی در غم و اندوه هستید، به شما نصیحت می کند؟ اگر کسی آسیب می بیند، به او نصیحت می کنید، درست است؟ اشتباه. شما با کسانی که غمگین هستند غمگین می شوید. آیا دوستانی دارید که بدانند چگونه با شما غمگین شوند؟ حالا من فقط می خواهم با خدا با این کار کنم. آیا خدا قصد دارد این قربانی پسرش را انجام دهد؟ آیا خدا قرار است این کار را انجام دهد؟ سوال: آیا ابراهیم اکنون می تواند برخی از آن ها را درک کند؟ قربانی کردن پسران چگونه است؟ من اغلب فکر کرده ام، "اگر من خدا و پسرم الیوت بودم، و آنها پوزه او را می زدند و می خواستند او را مصلوب کنند و من خدا بودم، چه کار می کردم؟" شما فقط می توانید تصور کنید... "هی، شما بچه ها اتم ها را دوست دارید؟ مراقب اتم های خود باشید که در سراسر جهان منفجر می شوند..." یا شاید فقط انگشتان را اینطور می گیرید... "اوه، شما بچه های سیاره زمین و پسرم را اینطور می زنید؟ این را تماشا کنید!" و شما می گوید، "تلنگر!" و ناگهان زمین مانند پلوتون بیرون می آید. هی، آنجا کمی سرد است زیرا آنها فوراً یخ زده اند. چیزی که من می گویم این است که اگر مجبور باشید پسر را تماشا کنید که روی صلیب کتک می خورد و کشته می شود، این چه چیزی در مورد خدا به شما می گوید؟ چیزی که در مورد خدا به من می گوید این است: آیا خدا ما را دوست دارد؟ او می توانست برود "تلنگر!" و همه جا را سرخ کند. آیا او به آنها اجازه می دهد پسرش را در مرگی وحشیانه و وحشیانه کتک بزنند و قتل عام کنند؟ با این حال فقط به شما می گوید که چقدر محبت خدا وجود دارد. حدس می زنم این چیزی است که می خواهم با این نکته به آن بپردازم میزان محبت خدا است.

K. دوبلینگ فضایی [62:52-61:24]

پس ابراهیم دوست خداست. ابراهیم می داند که خدا چه احساسی دارد. بنابراین او دوست او است زیرا خدا به او اجازه ورود به این فضای مقدس را داده است. حالا چیز دیگری به شما می گویم. توجه کنید به ابراهیم گفته می شود که سه روز به سمت شمال به کوهی به نام موریاء برود. کوه موریاء کجاست؟ اورشلیم. عیسی کجا می مرد؟ اورشلیم. آیا این را درک می کنید؟ این چیزی است که من می خواهم آن را "دوگانگی فضایی" بنامم. این یک بار در زندگی ام برای من اتفاق افتاده است. دخترم در بیمارستان ورشو، ایندیانا به دنیا آمد و من در تمام تولد فرزندم بودم. شانزده سال بعد، نوه ام در همان

بیمارستان به دنیا آمد و قسم می خورم که همان اتاق بود. من در اتاق بودم و سرم بین شانزده سال از زمانی که او آنجا بود و زمانی که نوه ام آنجا بود به جلو و عقب می پریدم. از نظر ذهنی به جلو و عقب می پریدم. عجیب ترین چیز تا به حال بود. من می خواهم آن را "دوگانگی فضایی" بنامم که در آن همان اتفاق می افتد، نوعی چیز دژاوو. خدا او را به کوه موری در اورشلیم می برد و این کاملاً باورنکردنی است. بنابراین فکر می کنم او مکان را تنظیم می کند و می گوید، "ابراهیم من می خواهم شما در همان جایی باشید که پسر 2000 سال بعد قربانی می شود. پس برو جایی که قرار است در این مکان اتفاق بیفتد.»

L. Jacob: نزاع و فریب [63:55-62:53]

این پایان آن است. بسیار خوب، پس بیایید جیکوب را انجام دهیم. جیکوب در واقع خیلی راحت تر است. من فکر می کنم ما می توانیم بیشتر با یعقوب ارتباط برقرار کنیم. در اینجا ما یعقوب را داریم - نزاع و فریب. جیکوب پسر اسحاق خواهد بود. به یاد داشته باشید که ما ابراهیم، اسحاق و یعقوب را داریم. شما در اینجا نزاع و فریب دارید. به هر حال، نزاع و فریب از چه چیزی ساخته شده است. یعقوب چند نام دارد؟ آیا شما بچه ها دو نام یعقوب را می دانید؟ جیکوب: این دقیقاً ریشه این موضوع نیست، اما به نظر می رسد این مفهوم "فریب" است. نزاع همان چیزی است که "اسرائیل" به معنای آن است. اسرائیل به معنای "کسی که با خدا مبارزه می کند" است. پس اسرائیل و یعقوب، این دو نام او هستند: فریب - یعقوب. اسرائیل - نزاع. نزاع و فریب از موضوعات اصلی زندگی یعقوب هستند.

M. سرنوشت و اراده آزاد [69:44-63:56]

بنابراین ما می خواهیم در اینجا به جیکوب بپردازیم. تصاویر دوران کودکی: یعقوب در فصل 25 پیدایش به دنیا می آید و مادرش، ربکا، قرار است دو فرزند داشته باشد. در این نامه آمده است: «اسحاق از طرف همسرش نزد خداوند دعا کرد زیرا او نازا بود. خداوند دعای او را اجابت کرد و همسرش ربکا باردار شد. و بچه ها با یکدیگر دست و پنجه نرم می کردند و او گفت: "چرا این اتفاق برای من می افتد؟" پس رفت تا از خداوند بپرسد و خداوند به او گفت: «دو ملت در رحم تو هستند و دو قوم از درون تو از هم جدا خواهند شد. یک نفر قوی تر از دیگری خواهد بود و مسن تر به جوانتر خدمت می کند.» بنابراین از بدو تولد، چه کسی انتخاب شد؟ یعقوب انتخاب شد. این تنها چیزی است که مهم است. جیکوب انتخاب شده است. یعنی چه کسی انتخاب نمی شود؟ عیسو. بنابراین این یک سوال در مورد این موضوع است که چگونه خدا می تواند یکی را انتخاب کند و دیگری را حتی قبل از تولد رد کند. آیا عیسو شانس داشت؟ یعقوب کسی بود که قبل از تولد انتخاب شد. پس با این همه نوع جبرگرایی چه می کنید. این موضوع سرنوشت در مقابل اراده آزاد را مطرح می کند. خدا آنها را قبل از تولد از پیش تعیین کرده است. یعقوب فرزند برگزیده خواهد بود و عیسو نخواهد بود. چه مقدار از آن از پیش

تعیین شده، انتخاب شده و ثابت است؟ و چه مقدار از آن اراده آزاد است؟ شما باید در این کلاس تشخیص دهید که آیا ما از باغ عدن توانایی انسان ها برای انتخاب را توسعه داده ایم؟ آیا این موضوع مهمی در کتاب مقدس است، توانایی انسان ها برای انتخاب؟ اما در اینجا، جنبه سرنوشت مطرح می شود که خدا یعقوب را حتی قبل از تولد او انتخاب می کند. به هر حال، اگر به فصل 1 ملاکی بروید یا می توانید به رومیان بروید. بگذارید رومیان 9 را انجام دهیم، اما نقل قول از ملاکی است. رومیان 9: 13 فکر می کنم می گوید، "تا هدف خدا در انتخاب ثابت بماند: نه با اعمال بلکه توسط کسی که - به او گفته شد، [او که ربکا بود]، "بزرگتر به جواناتر خدمت خواهد کرد." همانطور که نوشته شده است: "یعقوب را دوست داشتم، عیسو را دوست داشتم." حتی قبل از اینکه آنها به دنیا بیایند، "من یعقوب را دوست داشتم، عیسو از آن متنفر بودم." آیا عیسو شانس داشت؟ این به چه معناست که خدا از عیسو متنفر بود؟ چه مشکلی با آن وجود دارد؟

برخی از مردم این عشق/نفرت را به نوعی یک چیز مقایسه ای می دانند. پس خدا می گوید، "من یعقوب را بیشتر دوست دارم. عیسو کمتر دوست داشت." بنابراین کم و بیش نوعی چیز بود. این به معنای "نفرت" مطلق نبود، فقط "بیشتر" بود - یک چیز نسبی. من فکر می کنم احتمالا راه بهتری برای توضیح این موضوع کار با اصطلاحات پیمانی است. "دوست داشتن" کسی به معنای "انتخاب" آنها بود. "نفرت داشتن" به معنای "انتخاب نکردن آنها" بود. بنابراین اصطلاحات عشق/نفرت اصطلاحات عهد است. خدا با یکی پیمان می بندد، او با دیگری عهد نمی بندد. بنابراین این یک بحث بزرگ است و باید بگویم اگر فردی انتخاب نشود، آیا او همچنان مسئول است؟ آیا عیسو مسئول بود؟ عیسو باید چه می کرد؟ حال آیا عیسو به یک فرد واقعا بی حرمتی تبدیل می شود؟ آیا ممکن است که عیسو بگوید: «یعقوب برگزیده است» و تصمیم گرفت که زیر یعقوب قرار بگیرد و از او در نقش خود حمایت کند؟ آیا این امکان وجود دارد؟ آیا کسی به یاد می آورد که مردی به نام موسی در خروج وجود دارد؟ برادر بزرگتر موسی کیست؟ هارون. خواهر بزرگترش کیست؟ میریام. بنابراین مریم و هارون بزرگتر هستند، اما چه کسی است که توسط خدا برای رهبری اسرائیل انتخاب شده است؟ موسی. آیا هارون و مریم برای حمایت از موسی باید زیر پا بگذارند؟ آیا این کاری است که آنها انجام می دهند؟ به جز در اعداد 12، بحث هایی وجود دارد، اما بیشتر اوقات این کاری است که آنها انجام می دهند. آنها زیر او قرار می گیرند. آیا این کاری است که عیسو باید انجام می داد؟ او باید در حمایت از یعقوب بیرون می آمد. حالا آیا عیسو این کار را می کند یا عیسو می خواهد برادرش را بکشد؟ بنابراین ما در آنجا وارد تنش می شویم. چیزی که می خواهم پیشنهاد کنم این است که عیسو هنوز هم انتخاب می کرد. او هنوز انتخاب هایی داشت که چگونه می خواهد به این موضوع پاسخ دهد. بنابراین شخصی که انتخاب نشده است همچنان مسئول است. آیا این منصفانه است؟ بله، منصفانه است. خدا انتخاب می کند... به هر حال،

آیا زندگی منصفانه است؟ پسرم واقعا در سطح خاصی با این موضوع دست و پنجه نرم می کند. اگر او در افغانستان به دنیا می آمد چه اتفاقی می افتاد؟ آیا زندگی او کاملا متفاوت از متولد شدن در آمریکا و استاد شدن پیرمردش بود. به هر حال، آیا همه زندگی شما متفاوت است؟ آیا زندگی منصفانه است؟ آیا همه افراد در این کلاس دقیقا در یک زمین بازی هستند یا همه شما از پیشینه های مختلف با برخی مزایا و معایب در زمینه های مختلف آمده اید؟ بله، همه ما متفاوت هستیم. این ایده که همه چیز باید در زمین بازی زندگی یکسان باشد، دیوانه کننده است. آیا زندگی منصفانه است؟ نه، فقط همینطور است. من در خانواده ای فقیر به دنیا آمدم. برادران و خواهرانم اصلا به سختی به دانشگاه می رفتند. ما پول نداشتیم، آذوقه نداشتیم. بچه های دیگر، همه به دانشگاه رفتند. ما خانواده های مختلفی داریم، شما باید با آن کار کنید.

N. نام و تولد یعقوب و عیسو [71:45-69:45]

خب، اکنون، این نام دو پسر است. من می خواهم کمی روی این کار کنم. نام جیکوب صدایی دارد، لزوما از نظر ریشه شناسی به هم مرتبط نیست، اما صدا این است که نام او به معنای "پاشنه" است. "جیکوب" نیز مانند "فریبکار" به نظر می رسد. این نام مانند "فریبکار" و "پاشنه گیر" به نظر می رسد. وقتی آنها به دنیا آمدند، وقتی بیرون آمدند، عیسو بیرون آمد؟ قرمز و مودار و یعقوب بیرون آمد و پاشنه برادرش را گرفت. بنابراین آنها او را اساسا پژواک این اصطلاح "پاشنه" نامیدند که جیکوب است و بعدا این اصطلاح نیز با "فریبکار" مرتبط است. عیسو بیرون می آید و همه اش قرمز است. قرمز قرمز، آنها مرا "قرمز" صدا می کنند. نام او "قرمز بزرگ" است. اساسا، عیسو "قرمز بزرگ" است. نوادگان عیسو به ادومی ها تبدیل می شوند. "dm" در زبان عبری به معنای "قرمز" است. بنابراین ادوم با قرمز همراه خواهد بود. به هر حال، رنگ صخره های کشور ادوم چگونه است؟ آیا کسی تا به حال عکس پترا را دیده است؟ آنها قرمز هستند. این ماسه سنگ قرمز نوبی است. بنابراین مکانی که او برای سکونت در آن می آید ماسه سنگ قرمز در سرزمین ادوم است. بعد، به هر حال، حالا این فقط من هستم که به نوعی خنده دار هستم، اما نه واقعا. هر بار که ادومی ها را در کتاب مقدس می بینید، ادومی ها، نوادگان عیسو، تقریبا هر بار چه خواهند کرد؟ آنها یهودیان را خواهند کشت. ادومی ها یهودیان را می کشند. این کاری است که آنها انجام می دهند. بنابراین همیشه این تنش با یهودیان وجود خواهد داشت. آنها می خواهند یهودیان زیادی را بکشند. آنها از نوادگان عیسو هستند. عیسو یا همانطور که او را "سیر" می نامند. "سیر" به معنای "مودار" است. بنابراین اساسا ما یک بچه به نام هری (مودار) یا

بیگ رد داریم. این اسمش است. به هر حال، ما هنوز هم مردم را هری می نامیم که با دو "r" نوشته می شود. اما اسمش "هری" است زیرا از ابتدا مودار بود. و بنابراین قرمز بزرگ آنجاست.

ای یعقوب و عیسو و حق تولد خورش قرمز [73:11-71:46]

در فصل 25 اینجا در پایان، اجازه دهید فقط این داستان را روایت کنم. بنابراین عیسو به شکار می رود. او یک شکارچی است. جیکوب مرد این رشته است. جیکوب مقداری خورش دارد. اتفاقاً خورش چه رنگی بود؟ خورش قرمز. آیا بازی "قرمز" را در اینجا دریافت می کنید؟ خورش قرمز برای قرمز بزرگ. بنابراین بیگ رد وارد می شود و گرسنه است. او برای شکار رفته است و غذا ندارد. او به سراغ یعقوب می آید و جیکوب این خورش قرمز را دارد. "هی، قرمز، خورش قرمز می خواهی؟" رد [عیسا] می گوید: "من از گرسنگی می میرم. حق مادرزادی من چه فایده ای دارد؟" بنابراین اساساً جیکوب برای حق تولد مبادله می کند. یعقوب می گوید: «تو حق تولد را به من بدهی و من خورش را به تو می دهم.» عیسو می گوید: «اگر آن خورش را نخورم، می میرم، پس چه کسی به حق تولد اهمیت می دهد؟» او این کار را نمی کند. به هر حال، آیا مبادله با حق تولد مشروع بود؟ و پاسخ این است: بله. ما این را اکنون از آن قوانین نوزو می دانیم. ما در واقع قوانینی داریم که می گوید مبادله با حق تولد شما کاملاً قانونی است. آنها با همه چیز مبادله می کنند و حق مادرزادی شما را می توان با آن معاوضه کرد. فقط به این دلیل که قانونی بود، آیا به این معنی است که خوب بود؟ آیا یعقوب وقتی غذا نداشت با برادرش مهربان بود؟ بنابراین می خواهم بگویم، قانونی است. ما می دانیم که قانونی است، اما می گوئیم مطمئن نیستیم که این بهترین کار با عیسو بوده باشد.

P. Jacob دروغ می گوید به اسحاق [77:7-73:12]

حالا فریب اسحاق، اینجا چه اتفاقی می افتد؟ یک آیه واقعا ناخوشایند در فصل 25 آیه 28 وجود دارد. این را بررسی کنید: "اسحاق که طعم شکار وحشی را داشت، عیسو را دوست داشت. اما ربکا یعقوب را دوست داشت." چه اتفاقی می افتد وقتی پدر یک فرزند را دوست دارد و مادر فرزند دیگر را دوست دارد. طرفداری والدین منجر به چه چیزی می شود؟ رقابت خواهر و برادر. بنابراین شما این خواهر و برادرها را با هم درگیر می کنید. وقتی والدین یک بچه را بر بچه دیگر ترجیح می دهند، بین بچه ها جنگ خواهید داشت. پس این مشکل طرفداری والدین است -- پدر عیسو را دوست دارد، مادر یعقوب را دوست دارد. حالا یک مشکل بزرگ در اینجا وجود خواهد داشت. حالا چه اتفاقی می افتد؟ اسحاق پیر است. او نابینا است. او نمی تواند ببیند. او پسرش عیسو را صدا می زند و می گوید: "عیسو، من فقط بهترین استیک را می خواهم. و بنابراین بیرون بروید و به حیوان شلیک کنید و آن را برگردانید و درست همانطور که من دوستش دارم بپزید. پس وقتی آن را برگردانی، تو را برکت خواهم داد." عیسو با تیر و کمان خود به کامیون می رود و می خواهد بیرون برود و این حیوان را بگیرد. چه

کسی تماس تلفنی را می شنود؟ ربکا آنجاست، او همه چیز را می شنود. او نقشه می کشد، "هی، جیکوب، ما باید الان حرکتی انجام دهیم. پدرت نابینا است." آیا از افراد نابینا سوء استفاده می کنید؟ البته. "پدر نمی تواند شما را ببیند و بنابراین شما می خواهید به آنجا بروید." اما مشکل چیست؟ پدر نمی تواند شما را ببیند اما هری چیست؟ هری مودار است. بنابراین جیکوب می گوید، "من اینطور فکر نمی کنم." پس مادر گفت، "باشه، برایم یک بز بیاور، بز را می پزیم." به هر حال، من هم باید این را بگویم. آیا می دانید بزها در فلسطین، اگر تا به حال پشت آن بزها را لمس کنید، تکه تکه هایی در دستان خود می گیرید؟ موهای بزها آنقدر سیمی و ضخیم است که هیچ انسانی روی زمین وجود ندارد که موهایی به این ضخیم و سیمی داشته باشد. بنابراین این پشت این بزها نیست. این واقعا موهای تند و زنده است. در قسمت زیرین بزها، در زیر بغل و قسمت زیرین آنها، موهای واقعا ظریفی تقریبا مانند چرم نرم است. بنابراین این چیزی است که او باید برهنه کرده و او را پوشیده باشد. بنابراین او آن را روی او می گذارد. جیکوب می گوید: "من اینجا با غذا هستم، بابا!" و ناگهان مثل این بود که "هی، صدای او شبیه شخص دیگری است." او او را به آنجا صدا می کند. او چه کار می کند؟ آیا او یعقوب، گردن و دستان را می گیرد؟ و او می گوید، "اوه، آن مرد مودار است، باید هری باشد." بنابراین او غذا را می خورد. او به یعقوب برکت می دهد و تمام برکات را به او می دهد. سپس جیکوب بیرون می رود و سپس چه کسی بعدی یورتمه می زند؟ عیسو وارد می شود و می گوید: «من اینجا هستم، پسر تو عیسو، که دوستش داری.» سپس پدر وحشت می کند که متوجه می شود فریب خورده است. بنابراین پدر در این مرحله فریب خورده است و شما این تنش را دریافت می کنید که بین یعقوب و عیسو خواهد بود. چه کسی برکت می گیرد؟ آیا پدر متوجه شد که اشتباه کرده است؟ عیسو می گوید: "چه شده است بابا، آیا فقط یک برکت دارید؟" اسحاق گفت: "من یعقوب را برکت دادم و او برکت خواهد یافت." فکر می کنم اسحاق متوجه شد که باید یعقوب را برکت می داد زیرا وعده خدا همین بود. به هر حال، آیا خدا از این همه نیرنگ و شرارت برای رسیدن به اهداف خود استفاده می کند؟ خدا حتی از شرارت انسان برای رسیدن به اهداف خود استفاده می کند. در آینده درگیری وجود خواهد داشت و دفعه بعد به این درگیری نگاه خواهیم کرد که چه اتفاقی برای این کشمکش یعقوب و عیسو بر سر این برکت پدر افتاد. آیا برخی از شما برکت پدرتان را احساس کرده اید؟ بگذارید همین جا تمام کنم. آیا برکت پدر برای شما مهم است؟ مجبور شدم تا حدود 42 سالگی صبر کنم تا برکت پدرم را احساس کنم. فقط می خواهم بگویم که برخی از شما می دانید که برکت پدرتان به چه معناست. چیز زیبایی است. بنابراین ما در ادامه به درمان یعقوب و عیسو می پردازیم. دفعه بعد شما را خواهیم دید. شروع به کار بر روی اعداد کنید.

این دکتر تد هیلدبرانت در سخنرانی 9 تاریخ، ادبیات و الهیات عتیق در مورد ابراهیم، سدوم و عموره، عقدا یا صحافی اسحاق و آغاز داستان یعقوب است.

رونویسی شده توسط الیزابت آلوین و لورن کین خشن ویرایش شده توسط تد هیلدبرانت 2